

حدیث قاهری و دلبری در شعر فارسی اقبال (دیدگاه علامه محمد اقبال درباره صفات جلال و جمال خداوند)

دکتر علی محمد مؤذنی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و دکتر سید محمد جواد همدانی

(از ص ۳۷ تا ۴۴)

چکیده:

اصطلاح قاهری و دلبری در کلیات فارسی اقبال به معنای صفات جلال و جمال خداوند و تجلی این صفات بر مؤمن به کار رفته است. از دیدگاه اقبال، عارف واقعی دارای هر دو صفت جلال و جمال الهی است و فقدان هر یک از این صفات الهی برای عارف نقص محسوب می‌شود. اما از آنجایی که جمال خداوند بر جلال او می‌چربد، عارف نیز به تبع معشوق خود پیش از آنکه دارای صفات قهرآمیز باشد، دارای صفات مهرآمیز است.

واژه‌های کلیدی: صفت جلال، صفت جمال، قاهری، دلبری، اقبال‌لاهوری.

مقدمه:

در کلیات فارسی علامه محمد اقبال بارها به اصطلاح «قاهری و دلبری» بر می‌خوریم. منظور از قاهری در اشعار اقبال صفات جلال خداوند است و منظور از دلبری صفات جمال او. بحث پیرامون صفات جلال و جمال خداوند در آثار عرفا به کثرت دیده می‌شود (نک: شرح تعرف، مصنفات شیخ اشراق و سیاسات مدنیه فارابی) اقبال نیز چون سایر عارفان از این امر غافل نبوده بلکه وی بر آن است که عارف یا به اصطلاح خود از مؤمن نه فقط آینه‌دار صفات جمال و جلال الهی است، بلکه بسط دهنده این صفات در تمام جامعه بشری نیز هست. این نوع برداشت اقبال از صفات الهی و تجلی آن بر مؤمن و سپس بر جامعه، جایگاه وی را در شاعران و عارفان بسیار رفیع می‌کند.

اقبال بر آن است که عارف واقعی کسی است که هم جلال خداوندی و هم جمال او را آینه‌دار باشد و تا زمانی که عارف یکی از صفات جمال و جلال را فاقد باشد کامل نخواهد بود. وجود همزمان این دو صفت یعنی جمال و جلال خداوند در عارف از دیدگاه اقبال بسیار ضروری است.



تجلی صفات خداوند بر انسان یک مبحث مورد اختلاف بین اهل شریعت و طریقت است. اهل شریعت بر آن‌اند که صفات الهی مختص به خود اوست و هیچ کس را نمی‌توان دارای صفات الهی دانست. اهل حقیقت بر آن‌اند که تمام جهان آفرینش چیزی جز تجلی صفات الهی نیست. حکما همین اندیشه را به گونه دیگر مطرح می‌کنند. آنها می‌گویند که بین علت و معلول یک سنخیت ذاتی وجود دارد و وجود معلول پیوسته نیازمند به علت است بنابراین جدایی بین علت و معلول به عدم وجود معلول می‌انجامد و آفرینش که همواره نیازمند به خداوند است، با جدا شدن خداوند عدم محض خواهد شد. از طرفی جدایی بین خداوند و آفرینش به

محدودیت خداوند می انجامد، زیرا با چنین اندیشیدن قایل به محدودیت خداوند می شویم. اقبال نیز موضع حکما و عرفا را می پسندد و میگوید که انسان نه فقط می تواند دارای صفات الهی بشود بلکه خلیفه و جانشین خداوند است و خدایی که بی مثل و بی مثال است، با وجود آن انسان دارای مثل می شود:

رنگ او برکن مثال او شوی در جهان عکس جمال او شوی

(اقبال، ص ۱۰۵)

چنانکه می دانیم اصطلاح رنگ خدا، یک اصطلاح قرآنی است. در قرآن آمده است که «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» (بقره / ۱۳۸).

در تفسیر این ایه صاحب کشف الاسرار سخنان زیبایی دارد که برای فهم موضع عرفا درباره صفات الهی نیز بسیار کمک کننده است.

«این صبغة الله رنگ بی رنگی است، هر که از رنگ رنگ آمیزان است به صبغة الله رنگین است. پس چون به صبغة الله رسید، هر که به وی باز افتد او را به رنگ خود کند، چنانکه کیمیا، مس و آهن را به رنگ خویش کند و عزیز گرداند. اگر بیگانه به وی باز افتد آشنا گردد و اگر عاصی به او باز افتد مطیع شود» (انصاری، ج ۱، ص ۳۸۷) اما اقبال به همین که عارف باید دارای صفات الهی باشد بسنده نمی کند بلکه می گوید که عارف پس از منور شدن به نور الهی، این نور را به همه جامعه بشری بیفشاند. به عبارت دیگر او خواستار تشکیل یک جامعه الهی است:

نقش حق اول به جان انداختن باز او را در جهان انداختن

(اقبال، ص ۳۴۳)

برای بیان این اندیشه یعنی صفات جلال و جمال الهی، اقبال اصطلاح «قاهری و دلبری» را به کار برده است. اقبال بر آن است که مؤمن یا عارف کسی است که هم با خدا راز و نیاز همراه با سوز و گداز دارد و هم با دشمنان او در ستیز است؛ یعنی هم جلال خداوند را و هم جمال او را آینه دار است. اقبال عرفانی را که باعث بی

تفاوت شدن عارف نسبت به اصلاح امور جامعه می شود هرگز نمی پسندد. وی می خواهد که عارف پس از نیل به لقای حق بکوشد تا دیگران نیز به آن نیل آیند. عارف او حاضر است برای اصلاح امر مسلمین و برای رضای خداوند با باطل مبارزه کند. عارف اقبال یک عارف منزوی از جامعه نیست بلکه کسی است که برای جامعه بشری مفید است. در عالم نبرد و میدان جنگ مبارز است و در عالم خلوت اهل سوز و گداز است و راز و نیاز. جمع این دو صفت به ظاهر متناقض در وجود عارف در اندیشه اقبال نه فقط امکان پذیر است بلکه بسیاری ضروری نیز هست و از دیدگاه اقبال پیامبران چنین کسانی بودند. یعنی فرستادگان خداوند با خدای خود راز و نیاز داشتند در عین حالی که با دشمنان او با نهایت استواری می جنگیدند:

دلبری بی قاهری جادوگری است	دلبری با قاهری پیغمبری است
هر دو را در کارها آمیخت عشق	عالمی در عالمی انگیخت عشق

(همان، ص ۱۸۷)

از دیدگاه اقبال صفات متضاد «قاهری و دلبری» به دلیل عشق خداوندی قابل جمع هستند. یعنی آنچه باعث ایجاد هماهنگی و وحدت بین جلال و جمال است عشق است. وی بر آن است که به تنهایی جلال و یا جمال الهی کفایت نمی کند، بلکه هر دو همزمان باید در وجود عارف متجلی بشود:

از جلال بی جمال الامان	از فراق بی وصال الامان
------------------------	------------------------

(همان، ص ۳۱۲)

پیروان پیامبر چون خود او بر دوستان مهربان و شفیق اند، و بر دشمنان خدا سخت گیر:

رحمت حق صحبت احرار او	قهر یزدان ضربت کزار او
-----------------------	------------------------

(همان، ص ۲۹۵)

نیک می دانیم که این اندیشه یعنی جمع صفات جلال و جمال در مؤمن،

برخاسته از معارف دینی و قرآنی است. از نشانه‌های مومنان است که آنها بر کفار سخت گیراند و بر دوستان رحیم: «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم» (فتح / ۲۹) این بیت زیر از اقبال گویی ترجمه‌ای از آیه کریم است:

روز کین کشور گشا از قاهری روز صلح از شیوه‌های دلبری

(اقبال، ص ۳۶۲)

این تفکر یعنی اختلاط قاهری و دلبری و آمیزش رزم و بزم، جایگاه اقبال را در بین عارفان بسیار والا می‌کند. در عرفان او به جای مفاهیمی چون نفس کشی، دوری از جامعه و انزوا، و ملامت نفس، مفاهیمی چون عزت و افتخار و پیروزی و سربلندی به چشم می‌خورد. وی به جای «جهان‌گذاری» «جهان‌دار» را توصیه می‌کند:

ای که ترک جهان گویی مگو ترک این دیر کهن تسخیر او

(همان، ص ۳۹۷)

به دلیل جذب صفات الهی در وجود خود مؤمن جهان را دگرگونه می‌سازد: نقش حق اول به جان انداختن از او را در جهان انداختن نقش جان تا در جهان گردد تمام می‌شود دیدار حق دیدار عام ای خنک مردی که از یک «هوی» افیه فکل دارد طواف کوی او وای درویشی که «هویی» آفریباز لب بر بست و دم در خود کشید حکم حق را در جهان جاری نکرسانی از جو خورد و کژداری نکرد خانقاهی جست و از خبیر رمیداهبی ورزید و سلطانی ندید نقش حق داری، جهان نخچیرتستهمعنان تقدیر با تدبیر تست (همان، ص ۳۴۲-۳۴۳)

وی حیات حقیقی را در این می‌داند که انسان دارای صفات الهی بشود و همچون خدای خود آفریننده بشود:

چيست بودن دانی ای مرد نجیب؟
 آفریدن جستجوی دلبری
 از جمال ذات حق بردن نصیب
 و نمودن خویش را بر دیگری
 هر که او را قوت تخلیق نیست
 پیش ما جز کافر و زندیق نیست

(همان، ص ۳۷۷)

اما حدیث قاهری و دلبری در شعر اقبال در همین حد که انسان باید دارای صفات الهی باشد پایان نمی یابد، بلکه وی این اندیشه را بیشتر موشکافی می کند و با دقت نام و تعمق تمام در معارف اسلامی و تاریخ اسلام و آموزه های دینی می گوید که هر چند جلال و جمال هر دو از حالات عارف است و هر دو لازم ولی همانطوری که رحمت خداوند بر غضب او می چربد (ر.ک: مجلسی، ص ۲۳۲)

زانکه حق در دلبری پیداتر است
 دلبری از قاهری اولتر است

(اقبال، ص ۱۷۲)

برای توضیح این مسأله مهم عرفان و تصوف و جهان بینی عرفانی عبارت زیر از جوادی آملی بسیار راه گشاست.

«اوصاف مهرآمیز خدای سبحان صفات جمال است و صفات قهرآمیز او صفات جلال. به عبارت دیگر جمال او مایه رحمت و مغفرت و عفو و مانند آن است و جلال او مایه قهر و غضب و انتقام و نظایر آن. صفات جمال و جلال به معنای اخیر گرچه در مقابل یکدیگر است، لیکن در مورد خدای سبحان جمالی که مقابل دارد جمال مقید است نه جمال مطلق. چون جمال مطلق همتای رحمت مطلقه رحمانیه و همسان هدایت مطلق است که هیچ امر وجودی دیگر در مقابل آنها قرار نمی گیرد بلکه مقابل آن عدم مطلق است نه عدم ملکه. براساس این ذات اقدس باری تعالی جمال محض بوده، همه کارهای او جمیل است.» (جوادی آملی، ص ۴۵-۴۶)

اقبل نیز با این مسأله مهم عرفان - یعنی غلبه جمال الهی بر جلال او آشنا بود. وی بر آن است که مؤمن و عارف نیز به تبع خالق خود قبل از اینکه دارای قهر و غضب

باشد دارای محبت و عاطفه است. وی اگر علیه دشمنان خدا بر می خیزد این به دلیل فرط عشق و محبت است. شدت عشق اقتضاء می کند با دشمنان معشوق در ستیز باشیم. پس این جلال نیز بخراسنه از جمال است:

طبع مسلم از محبت قاهر است مسلم ار عاشق نباشد کافر است

(اقبال، ص ۴۳۶)

در جای دیگر همین اندیشه را به این شکل بیان می کند:

عفو و عدل و بذل و احسانش عظیم هم به قهر اندر مزاج او کریم

(همان، ص ۱۱۱)

حتی اقبال پا را فراتر می گذارد و می گوید که حضرت پیامبر (ص) با دشمنان خود اگر می جنگید به خاطر اصلاح آنان و نجات شان بوده و در واقع دل پیامبر برای آنان می سوخت. پیامبر می خواست آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کند و آنان را از آتش جهنم نجات بدهد. اگر هدف پیامبر کینه توزی و جنگ جدال و کشت و کشتار بوده هرگز آنان را در روز فتح مگه عفو نمی فرمود. پس خواست پیامبر نجات و هدایت گمراهان و کوران بود و حضرت پیامبر در هر دو عالم جنگ و صلح، رحمة للعالمین بوده است:

لطف و قهر او سراپا رحمتی آن به یاران این به اعدا رحمتی

آنکه بر اعدا در رحمت گشاد مگه را پیغام لا تثریب داد

(همان، ص ۱۶)

پس پیامبر نیز چون خدای خود در واقع رحمت محض است و در عین حالیکه صفات جلال و جمال را دارد، جمال او بر جلال او می چربد و عارف که دارای صفات الهی است و پیامبر گرامی را الگوی خود می داند نیز صفا مهرآمیز را بیش از صفات قهرآمیز دارد.

منابع:

۱- قرآن مجید

۲- اقبال لاهوری، محمد، کلیات فارسی اقبال، کوشش احمد سروش، تهران.

۳- انصاری، خواجه عبدالله، کشف الاسرار و عده الابرار، تحریر میبیدی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۴۴ ه.ش.

۴- جوادی آملی، عبدالله x عرفان و حماسه، انتشارات اسراء، قم، ۱۳۷۸ ه.ش.

۵- خواجه امام، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد مستعلی بخاری، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح روشن، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.

۶- سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.

۷- سهروردی، شیخ شهاب الدین، مجموعه مصنفات سهروردی، انجمن فلسفه، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش.

۸- فارابی، ابونصر، ترجمه فارسی سیاسات مدنیه، ترجمه سید جعفر سجادی، انجمن فلسفه، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش.

۹- مجلسی، محمد تقی، بحارالانوار، دارالتراث، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.